

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علاء از زبان علاء

زندگی و زمانه امیرالمؤمنین علیه السلام از زبان خودش

محمد مجتبی

جرعہ ای از کتاب علی از زبان علی (ع)



باسمہ تعالیٰ

جرعہ ای از کتاب

علی از زبان علی

زندگے وزمانہ امیر المومنین علیہ السلام از زبان خودش

به قلم محمد محمدیان

دفتر نشر معارف

نهاد نمایندگے مقام معظم رهبری در دانشگاهها





متن پشت کتاب علی از زبان علی

از ویژگی‌های منحصربه‌فرد امیرالمؤمنین علیه‌السلام این است که تاریخ زندگی خود را از برو تولد تا لحظه شهادت با دقت و جامعیت بیان کرده و به مسائل مهم جامعه نوپای اسلامی نظر افکنده و واقعی‌ترین تحلیل‌ها را ارائه داده است. با این اوصاف بهترین شناخت از آنچه امروز گم‌شده‌ی همه مسلمانان است به دست فواید دارد، اگر چنین شخصیتی ۶۰ سال تاریخ را روایت کند.

بعثت رسول خدا و ۱۳ سال دوران سفت و طاقت‌فرسای مکه را، هجرت به مدینه و ۱۰ سال جهاد و استقامت در رکاب رسول خدا را، حوادث تلخ بعد از ارتحال رسول خدا را، فداهای ۲۵ سال حاکمیت خلفا را، دلایل پذیرش خلافت و شیوه حکومتی خود و نحوه مقابله با مخالفانش در ۳ جنگ جمل، صفین و نهروان را، علاوه بر این‌ها چه سعادت است اگر ایشان ده‌ها و صدها آموزه‌ی قرآنی و معارف نبوی را با مسلمانان در میان بگذارند و با رختار فویش اسلام حقیقی را به همگان تعلیم دهند.





بخشی از مقدمه کتاب

این کتاب ترجمه و فاصله یک مجموعه هفت جلدی به زبان عربی با عنوان کلی "حیات امیرالمومنین علیه‌السلام عن لسانه" است که پیشتر مولف همین کتاب، آن را جمع‌آوری کرده بود. (صفحه ۱۱۴)^۱

مؤلف در بخشی از مقدمه کتاب این‌گونه می‌نویسد:

"ترجمه سفنان موزون، ادبیانه و پرمغز شخصیتی همچون امیرالمومنین علیه‌السلام که به راستی امیر اندیشه و بیان و الگوی دیانت و سیاست و امام رحمت و صلابت بود، کاری بس دشوار می‌نماید؛ هم از منظر درک مراد آن حضرت و هم از جنبه انتقال اندکی از شیوایی و نفوذ کلامی آن بزرگوار. اکنون باید اعتراف کرد که با همه تلاش و دقتی که به کار گرفته‌ایم، آن‌گونه که شایسته سعادت علوی بود، انجام وظیفه نشده است." (صفحه ۱۵)



۱ در سرتاسر این فاصله کتاب، منظور از شماره صفحه، شماره صفحه‌ی هر متن برگزیده در جلدی اصلی کتاب «علی از زبان علی علیه‌السلام» است به منظور رجوع تفصیلی به این کتاب ارزشمند است.



همگام با سیر حیات نورانی علی علیه السلام

در همان روزهای آغازین بعثت که نویوانی بیش نبودم روزی در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول عبادت بودم. پدرم ابوطالب وارد شد و ما را در آن حال مشاهده کرد. با شگفتی گفت سرانجام راهی را که می‌بایست، آغاز کردید! سپس روی به من کرد و گفت هواست را جمع کن و با تمام وجود پسر عمویت ممد را یاری کن. مبادا او را تنهاگذاری و از همراهی او دریغ کنی! (صفحه ۲۲)

هر آیه قرآن که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل می‌شد، ایشان عتما آن را برای من می‌فروانند و اعلام می‌کردند تا من با فط خود آن را بنویسم. علاوه بر این آن حضرت تاویل، تفسیر، تاسخ، منسوخ، مکمل، متشابه، خاص و عام آن را به من تعلیم می‌دادند و از درگاه خدا می‌خواستند تا فهم آن آیه و توان حفظ آن را به من عطا فرماید. از وقتی که چنین دعایی فرمودند نه آیه‌ای از قرآن را فراموش کردم، نه دانش علوم که به من املا کرده بودند و من آن‌ها را نوشته بودم از یاد بردم. (صفحه ۲۳)

این که من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله موقعیت خاصی داشتم و آن حضرت مرا دوست داشت و یار نزدیک و معتمد خود می‌شمرد، هرگز به این دلیل نبود که فویشاوند او بودم؛ بلکه دلیل آن همه لطف و محبت فقط و فقط بهار و تلاش من در راه خدا از یک سو و فیرفواهی و دلسوزی من از سوی دیگر بود. (صفحه ۲۶)





هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مفضل جان خویش و مسلمانان به شعب ابی طالب پناه بردند، پدرم برای مفضل جان آن حضرت شب‌ها ممل فواب ایشان را تغییر می‌داد و به من می‌گفت در بستر وی بخواهم، تا کسی متوجه تغییر ممل استراحتشان نشود. یک شب به پدرم گفتم: پدر جان! با این کار بالاخره، مرا به کشتن فواهی دادا پدرم ابوطالب در پاسخ من، شعری را با این مضمون بر لب جاری کرد: "به‌عنوان آزمونی بزرگ، تو را به قربانگاه فرستاده‌ایم، تا فدایی کسی باشی که نسیب و نسیب زاده است." من در پاسخ به پدرم اشعاری را با این مضمون خواندم: "من با آن سفن می‌فواستم بدانی که آگاهانه در بستر فطر می‌فواهم و برای یاری پیامبر هدایت و آن انسان شایسته، همواره جان برکف بوده‌ام و فواهم بود." (صفحه ۳۰)

به خدا سوگند، در طول زندگی مشترک من با فاطمه، وی را هیچ‌گاه ناراحت و عصبانی نکردم و او را به کاری برخلاف میلش وادار نداشتیم. روابط ما آن‌چنان صمیمانه بود که هرگاه همزبون و اندوهگین می‌شدم، فقط تماشای چهره فاطمه می‌توانست اندوه را از قلمم بزداید. (صفحه ۴۶)

پیوسته توفیق جبار در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را داشتیم. با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود می‌جنگیدیم و تا مرز کشتن آنها پیش می‌رفتیم. این جنگ و مبارزه بر ایمان ما می‌افزود و ما را در برابر ناملایمات و چریت در جبار و مبارزه ثابت قدم می‌ساخت. به خدا سوگند آن نیرو و توانی که با آن در قلعه‌ی فبیر را از جا کنده‌ام و به اندازه ۴۰ ذراع به پشت سر خود انداختیم، نیروی بدنی در اثر خوردن غذا نبود. آن نیرو از قدرت ملکوتی و تأییدات الهی بود و از جانی نشأت می‌گرفت که با نور خدا روشن شده بود و البته هر آنچه از تأییدات ملکوتی و جان نورانی دارم، از رسول خداست و من پرتوی از نور او به شمار می‌آیم. (صفحه ۵۴)





بعد از بیعت مردم با ابوبکر مرا نزد وی بردند و فواستند که با او بیعت کنم. در پاسخ آنان گفتم من از او به این مقام شایسته‌ترم و برای شما بهتر است که با من بیعت کنید. شما در مقابل انصار به نزدیک بودن خود به رسول خدا استدلال کردید، من نیز با همان دلیل و برهانی که شما گفتید با شما احتیاج می‌کنم. من به رسول خدا چه در مال حیات آن حضرت و چه بعد از ارتحال اش از همه شما نزدیک‌ترم من وصی و وزیر اویم. اسرار و علوم او نزد من به ودیعت گذاشته شده است. من صدیق اکبر و فاروق اعظم. من نستین مومن به رسول خدا هستم. من پیش از همه با مشرکان مبارزه کرده و سپر بلا شده‌ام. من بیشتر از همه به کتاب خدا و سنت رسولش نگاهم. من به دین خدا و عواقب امور داناترم. زبان من گویاتر و دلم ثابت‌تر و قلبم آرام‌تر است. پس دیگر برای چه در مسئله خلافت با من منازعه می‌کنید؟!

بعد از این سفنان عمر گفت: اکنون زمان این حرف‌ها گذشته است. مردم با ابوبکر بیعت کردند و تو نیز تا بیعت نکنی، رهایی ن خواهی داشت. به او گفتم: شیر خلافت را بدوش؛ زیرا از آن سهمی نیز به تو خواهد رسید. به خدا سوگند سقنت را نمی‌پذیرم و دوست ندارم با تو همنشین باشم و بیعت نیز نخواهم کرد. ابوبکر که سفن مرا شنید گفت: اگر بیعت نکنی تو را به آن مجبور نخواهم کرد. ابوعبیده بن جراح از جای برفاست و گفت: ای پسر عمو ما هرگز قصد انکار فضیلت‌های تو را نداریم؛ اما نکته‌ی مهم این است که تو هنوز جوانی و در مقابل، ابوبکر مردی جا افتاده و پرتجربه از میان قوم توست. او برای تامل سنگینی مسئولیت خلافت تواناتر است به علاوه اینکه مردم با وی بیعت کردند و کار تمام شده است. البته اگر در آینده عمری برای تو باقی باشد خلافت را به تو واگذار می‌کنند و در آن روز هیچ کس با تو مخالفت نخواهد کرد چرا که تو شایسته‌ی آنی. این تذکر را هم به تو برهم که در اوضاع





ساس فعلی نباید آتش فتنه را تو شعله‌ور کنی؛ زیرا خود می‌دانی که دل اکثر عرب از تو کینه‌ها در دل‌ها وجود دارد.

اینجا بود که خطاب به آن جمع گفتیم: ای گروه مهاجر و انصار، شما را به خدا، خدا را در نظر بگیرید. سفارش پیامبرتان را دربار من فراموش نکنید. به خدا سوگند فراوان در مسئله خلافت و جانشینی پیامبرش تدبیر کرده و حکم را صادر نموده است و رسول خدا نیز به همدی امر آگاهی داشتند. شما هم کاملاً آگاهید که ما اهل بیت به تصری امر خلافت از شما سزاوارتریم. پس از هوا و هوس پیروی نکنید که در این صورت پیش از پیش از حقیقت دور خواهید شد. بشیر بن سعد انصاری با شنیدن این سخنان به من گفت: ای ابوالحسن! اگر انصار این سخنان تو را قبل از بیعت با ابوبکر شنیده بودند، هیچ‌کدام در بیعت با تو اختلاف نمی‌کردند. در جواب گفتم: ای مردم آیا سزاوار بود که جنازه رسول خدا را بر زمین باقی می‌گذاشتیم و بر سر خلافت منازعه می‌کردیم. به خدا سوگند هیچ انتظار نداشتیم کسی برای خلافت با ما اهل بیت به منازعه بپذیرد و کاری همانند شما را مرتکب شود، زیرا رسول خدا در روز غدیر برای هیچ‌کس جای مرفی باقی نگذاشتند. (صفحه ۷۷)

به همراهی فاطمه دست پسرانم حسن حسین را گرفتم و به خانه یکلیک بزرگان مهاجران و انصار رفتم و آنان را درباره فقم به یاری خویش فرا خواندم، ولی جز ۴ نفر دعوت مرا پاسخ ندادند و آن ۴ نفر سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر بودند. از فاندان من نیز کسانی حضور نداشتند که بتوانند از من پشتیبانی کنند. حمزه در نبرد احد و جعفر در نبرد موته کشته شده بودند و من بین دو نفر که یکی

فاخره توان و جایگاه لازم بود و دیگری تندرو بود، مانده بودم؛ یعنی عباس و عقیل که تازه به اسلام روی آورده بودند و با کفر فاصله اندکی داشتند. من آن روز آیه‌ای را تلاوت کردم که هارون به برادرش گفت: "ای پسر مادرم، این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند."





(اعراف_۱۵۰) من از هارون الکوئی گرفتم و با پیمانی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من بود،
هیبتی قوی در دست داشتم. (صفحه ۷۹)

در بین اصحاب رسول خدا گفتیم: اگر به سراغ اهل بیت می‌آئید و دانش را از معدن علم کسب
می‌کردید، نعمتها فراوان می‌شد، در میانتان درمانده و کرسنه ای باقی نمی‌ماند و کسی در قلمرو
اسلام قدرت پیدا نمی‌کرد که به مسلمان یا غیر مسلمانی ظلم کند. اما افسوس که شما امامان
به حق را، رها کردید و آنها نیز شما را رها کردند. هرگاه مسئله‌ی مهمی پیش می‌آمد از ما سوال می
کردید و با شنیدن پاسخ آن می‌گفتید این همان دانش واقعی و حقیقت علم است؛ پس چه شد که
امروز اهل علم را رها کرده و به مخالفت با آنها برخاسته‌اید؟! انرکی صبر کنید که به زودی محصول
آئمه کاشته‌اید درو فواید کرد. سوگند به خدا به فوپی می‌دانید که منم امام و پیشوای شما، منم آن
کسی که باید از وی فرمان را بپذیرید و پیروز باشید. منم جانشین پیامبران، برگزیده پروردگار شما،
زبان قرآن شما و آگاه به مصالح شما. به خدا سوگند! اگر به شماره یاران طالوت یا به تعداد
رزمندگان در جنگ بدر یاور داشتم تماماً شمشیر می‌کشیدم و با شما مقابله می‌کردم تا به سوی
حق بازگردید و راه راست را برگزینید. (صفحه ۸۴)

به خدا سوگند اگر بیم آن نبود که تفرقه میان مسلمانان برید آید و بازگشت به کفر در میانشان آغاز
شود، و در نتیجه‌ی آن، دین آسیب بیند و اساس آن به فطر افتد تا می‌توانستم اوضاع کنونی را
در کرون می‌ساقتم [و با بیعت کنندگان با ابوبکر همراه نمی‌شدم]. (صفحه ۸۶)

خلیفه دوم در یکی از خطبه‌هایش خطاب به مردم گفت: اگر روزی شما را از
فوپی‌ها به بردی‌ها سوق دهیم چه فواید کرد؟ ۳ بار این پرسش را تکرار
کرد و کسی پاسخ نداد. من از جایم برفاستم و گفتم: در آن هنگام از تو می





فواہیم که توبه کنی. وی گفت: اگر توبه نکرده‌م چه می‌کنید؟ پاسخ دادم: آنکه سرت را از تنت جدا می‌کنیم. وی گفت: فدای را سپاس که در این امت کسی هست که هرگاه به بیراه رفتیم ما را به راه راست بازگرداند. (صفحه ۱۱۱)

روزی به عمر گفتم آیا بگویم که چه آیه‌ای از قرآن درباره بنی امیه نازل شده است؟ پاسخ داد: بگو، گفت: و الشُّبْرَةُ الملعونَةُ فی القرآن درباره بنی امیه نازل شده است. عمر از شنیدن این آیه عصبانی شد و گفت: بنی امیه از تو بهتر هستند و نسبت فویشاوندی را نیکوتر مراعات می‌کنند. (صفحه ۱۱۲)

عبدالله بن عباس همانند من پیش‌بینی می‌کرد که نوه پینش اعضای شورای ۶ نفره به گونه‌ای است که فلافت عثمان قطعی فواهد بود. به همین دلیل از من می‌فواست که از شرکت در شورا اجتناب کنم.

به ابن عباس گفتم: من هم از نتیجه شورا آگاهم و می‌دانم که عثمان انتقاب فواهد شد ولی همراه آنها وارد شورا فواهم شد زیرا حضور من در شورا به معنی این است که عمر مرا شایسته فلافت دانسته است در حالی که قبلاً در جریان سقیفه از رسول خدا نقل می‌کرد که نبوت و امامت در یک فاندان جمع نمی‌شود من وارد شورایی که عمر تعیین کرده می‌شوم تا به مردم ثابت شود رفتار وی متناقض با سقنی است که خود او به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده است. (صفحه ۱۱۶)

توبه مردم از اول به قریش بود و قریش هم با خود می‌گویند: "آل ممد و فاندان آن حضرت خود را برتر از مردمان دیگر می‌دانند و فلافت را حق خود می‌شمارند و نه حق قریش و از این رو اگر





قاندان ممدار زمامدار شوند این سلطنت برای همیشه در این قاندان فوادر ماند و به کسی دیگر فوادر رسید، حال اینکه اگر حکومت در میان دیگران باشد، دست به دست میان آنان می‌گردد. (صفحه ۱۳۲)

در باره معاویه چندین بار به عثمان تذکر دادیم. روزی عثمان در پاسخ به من گفت: تو به من ایراد می‌گیری که از معاویه برای اداره منطقه شام استفاده کرده‌ام با اینکه می‌دانی قبل از من خلیفه دوم او را به استانداری شام برگزیده بود. به او گفتم: تو را به خدا سوگویم، آیا نمی‌دانی که معاویه چه اطاعتی از عمر می‌کرد؟! او از یرفاء که غلام عمر بود، در برابر وی رام‌تر بود. سیاست عمر چنین بود که وقتی کسی را به استانداری مملی می‌فرستاد بر وی سفت می‌گرفت و کوشش را می‌کشید؛ اما رفتار تو چنان است که اطرافیان بر تو سوار می‌شوند و فواست خویش را بر تو تممیل کرده و بی توجه به تو و گفته‌هایت، مستبدانه حکومت می‌کنند. عثمان ساکت ماند و چیزی نگفت. (صفحه ۱۳۹)

امیرالمومنین علیه السلام: آنقدر در زمان خلیفه سوم، از عثمان دفاع کردم که ترسیدم به سبب دفاع از او کناهکار باشم. (صفحه ۱۴۸)

امیرالمومنین پس از مرگ عثمان و در مقابل در فواست مردم برای پذیرش خلافت به آنها کوشش می‌فرمایند که علاقه ای به زمامداری در میان امت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ندارم؛ زیرا می‌دانم، زمامداران در روز قیامت دست‌به‌گردن بسته مقابل دیگران مردم افتضار می‌شوند، اگر با عدالت حکومت کرده باشند، نجات می‌یابد و اگر ستم روا داشته باشند هلاک می‌گردند. (صفحه ۱۵۳)





اگر فراوند از عالمان عهد نمی‌گرفت که در برابر شکم‌بارگی ستمگران و کرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر فلاخت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساقتم و آفر فلاخت را با همان پیمانه سیراب می‌کردم که اول فلاخت را نوشانده بودم و پوتان گذشته، فود را کنار می‌کشیدم. (صفحه ۱۵۸)

شرط انتقاب رهبر، رای همه مردم به وی نیست، بلکه آگاهان با صلاحیت و صاحبان رای، رهبر را انتقاب می‌کنند. آنان که در این انتقاب حضور دارند و بیعت کردند، حق تهرید نظر ندارند و آنان که حضور نداشتند حق انتقاب نخواستند داشت. (صفحه ۱۶۲)

امیرالمومنین علیه السلام در جواب طلحه و زبیر که ایشان را به استبداد رای متهم کردند، فرمود: در کنار قرآن و سنت پیامبر به حکم و رای شما و دیگران نیازی پیدا نکردم و هنوز چیزی پیش نیامده است که حکم آن را ندانم و به مشورت شما و برادران مسلمان نیاز داشته باشم (صفحه ۱۷۳)

فرد فرزند هرگز در خانه‌ای که باید از آنجا کوچ کند اثاث بسیار نمی‌پیند. ما خانه‌ی امنی داریم که بهترین متاع‌ها را به آنجا می‌فرستیم و به زودی فود نیز بدان ممل فوایم رفت. [این کلام در جواب سؤید بن غفله بود که گفت در خانه شما چیزی اساس ضروری چیزی نیست]. (صفحه ۱۷۷)

در نقد درخواست اعطای مسئولیت به طلحه و زبیر فرمود: ایشان اشخاص ضعیف را آزار می‌دهند و با توانگران و قدرتمندان سازش می‌کنند. اگر حرص و ولع این دو برای رسیدن به ریاست و قدرت را ندیده بودم، شاید درباره آنها تصمیم دیگری می‌گرفتم (صفحه ۱۸۲)





ای فرزند عباس! طلحه و زبیر فتنه را هنوز آغاز نکرده‌اند و مجازات ایشان بر اساس احتمال و اتهام و قبل از اینکه کاری انجام داده باشند، آغازگری ظالم و عدول از عدالت است. (صفحه ۱۸۳)

حضرت امیر علیه السلام در برابر درفواست مسامحه و مماشات با فتنه‌گران (طلحه و زبیر) فرموده: من همچون کفتار نیستم که با آهنکی افسونش کنند و به فواب برود، تا صید شود. من به سر آنکه به حق پشت کند، می‌کوبم و تا روز مرگم اهل تردید و نافرمانی را در هم می‌شکنم. (صفحه ۱۹۱)

در دعوت مردم به نبرد با فتنه‌گران جمل حضرت فرموده: اگر به دنبال نجات و سعادت هستید، فقط در سایه حاکمیت الهی به آن دست پیدا می‌کنید پس تمام تلاش خود را برای اطاعت از خداوند به کارگیرید و خود را مهیای جنگ با اهل تفرقه کنید (صفحه ۱۹۲)

درفواست عجاج در منطقه ربنه برای شنیدن سخنان حضرت امیر دربارۀ فتنه جمل در حالی بر ایشان عرضه شد که ایشان در حال وصله کردن کفش‌هایشان بودند. عبدالله بن عباس تعجب می‌کند و به کنایه می‌گوید: ما برای اصلاح امورمان بیشتر به تو نیاز داریم تا کاری که به آن مشغول هستید. پاسخ وی را حضرت نمی‌دهند تا کارشان تمام شود. آنکه می‌فرمایند: این بیفت نعلین برای من بیش از فرمانروایی بر شما ارزش دارد، مگر اینکه بتوانم حق را برپا دارم یا از باطلی جلوگیری کنم. (صفحه ۱۹۵)

تصمیم گرفته بودم عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری) را که فقط به خاطر خفاقت با خلفای قبل استاندار کوفه بود، ازل کنم که مالک اشتر مرا منصرف کرد. (صفحه ۱۹۶)





پشت و پناه من فدای یکتاست که هیچ شریکی برای او قرار نمی‌دهم. شما هم نگویید یاوران تو سست کم‌سوزند، زیرا با این گفته علاوه بر نفاق، گرفتار شرکت هم می‌شوید. (صفحه ۲۱۰)

توصیه‌ی حضرت به علمدار نبرد جمل (ممد بن سفیه): مباردا ضعف نفس یقین تو را سست کند که این بدترین شکست است. من کم سن و سال تر از تو بودم که علمداری می‌کردم. هرگز دشمن مرا به وعشت نیندافت، زیرا با خود می‌گفتم من پیروز می‌شوم و هر که برای مبارزه با من روبرو شد، می‌گفتم من او را شکست می‌دهم. (صفحه ۲۲۴)

پس از اتمام جنگ به یاران گفتم: در جنگ جمل افراد زیادی با ما شریکند، که هنوز به دنیا نیامده اند، ولی با ما هم عقیده و هم آرمان اند. دین و ایمان به یاری آنها تقویت می‌گردد. (صفحه ۲۲۸)

در بصره به فانه اعنف رفتیم. میزبان چهره یارانم را دید و تعجب کرد. وصف حالشان را کردم: قیامت باورند، مدهوش از وعشت مشاهدات شب هنگام، شبانگاهان، از ترس عذاب الهی فواب را از پشمانشان روده، در نمازشان پشتشان خمیده و قرآن تلاوت می‌کنند. در روز به آرامی راه می‌روند، قدم هایشان را از مواضع تعمت بازداشتند. زبان را درباره آبروی مردم لال، کوش‌ها و دیرکان را از شنیدن و دیدن لغو و گناه بسته و سرای سلامت را مد نظر قرار داده‌اند. (صفحه ۲۵۱)

سینه‌ی من کهنه علم و دریای معارف است. وقتی فرد شایسته‌ای برای انتقال دانش یافت نشود، علم هم با مرگ حاملان آن می‌میرد. حیف که اطرافیانم ۲ دسته اند، گروه اول تیزهوشانی که دین را وسیله‌ای برای رسیدن به دنیا قرار می‌دهند و گروه دومی که زیرک و ژرف اندیش نیستند و با





نفس‌تین شعبه، غبار تردید قلبشان را فرا می‌گیرد. به این دو دسته نمی‌توان اطمینان کرد. (صفحه ۲۷۵)

فراوند بر ابوبکر و عمر رحمت فرستد و بهترین پادشاه را به آن دو عطا کند. اهانت به آن دو زخم به پیکر اسلام است. (صفحه ۳۰۴)

ما فضای عمر و ابوبکر را در غصب فلافیت بفشیدیم و اغماض کردیم. (صفحه ۴۰۳)

حضرت امیر: قاتلان عثمان آیات قرآن را بر ضد اقدامات وی تفسیر کردند و وی را در حالی کشتند که حاکم بود و قدرت داشت و به همین دلیل ضربتی که به او زده‌اند قصاص ندارد. (صفحه ۳۷۲)

معاویه در نامه به حضرت امیرالمومنین علیه السلام به آیه ۱۷ سوره هجرات استناد می‌کند و این‌گونه می‌گوید: سابقه جهاد را بر همگان منت نگذار! (وی به آیه‌ای از قرآن استناد می‌کند که فراوند متعال می‌فرماید اسلام آوردنتان را بر من [فرا] منت نگذارید، بلکه فراوند بر شما منت نهاده است که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است).

حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه این‌گونه پاسخ می‌دهد: این شکار را واگذار، که صید آن کار تو نیست و تیرت به فضا رفته است. ما دست‌پورده و ساقته‌ی پروردگار، خویشیم و دیگر مردمان تربیت شرکان ما هستند. آنچه می‌گویم برای آگاهی تو نیست، بلکه برای یادآوری نعمت‌های فراست. فضیلت ما در اسلام و حتی در عصر جاهلی بر کسی پوشیده نیست. (صفحه ۳۰۹)



مور، توصیه‌های حضرت به طلایه داران سپاه صفین:

۱) مدیریت واحد (در شرایطی که نبرد لشکرها نزدیک هم می‌شود، همه‌ی فرماندهان از یک نفر اطاعت کنند) ۲) توصیه به فونسردی و ثبات و پرهیز از شتاب‌زدگی ۳) تمت‌الامر حضرت بودن برای آغاز جنگ و پرهیز از آغازگری جنگ ۴) پرهیز از تفرقه ۵) پرهیز از فسته کردن لشکر ۶) ارائه گزارش روزانه ۷) لزوم کشت زنی و دیده‌بانی برای جلوگیری از غافلگیری دشمن. (صفحه ۳۵۳)

قطاب به طلایه‌داران لشکر صفین: نگرانی از کم فردی و لغزش مالک وجود ندارد، پس بر فرماندهی لشکر منصوب کردم. (صفحه ۳۵۵)

بیعت با من بر خلاف بیعت‌های پیشین (با ابوبکر و عمر) پس از شور و مشورت عموم مردم بوده است. (صفحه ۳۷۷)

در جنگ صفین، فرزندانم را صدا کردم و به او دستور دادم به جناح راست دشمن حمله کن او با یارانش به جناح راست لشکر معاویه حمله کرد و با موفقیت برگشت. جرعه آب به وی دادم و به او گفتم: فرزندانم اکنون به قلب دشمن حمله کن. با شدت بیشتری حمله کرد و قلب لشکر شام را شکافت و با پیروزی برگشت. زخم‌های فراوانی بر تن داشت و می‌گریست. بین دو پشمانش را بوسیدم و گفتم: فوشالم کردی. پرت به فریاد. به خدا سوگند با این جهادی که در مقابلم کردی،

مسروم ساقتی. اما چرا گریه می‌کنی؟ آیا گریه شوق و شادی است یا گریه ناراحتی؟ ممد پاسخ داد: چرا گریه نکنم؟ ۳ بار مرا در معرض کشته شدن قراردادی و خداوند متعال مرا حفظ کرد و هر بار که برگشتم تا فرصتی برای استراحت بدهید، فرصت ندادید، در حالی که برادرانم حسن و





مسین اینبا هستند و دستوری به آن‌ها نمی‌دهید! سر ممد را بوسیدم و گفتم: **فرزندم!** تو پسر منی، ولی اینان **فرزندان رسول خدا هستند**. آیا نباید ایشان را از کشته شدن مصون بدارم؟ ممد پاسخ داد: آری پدرجان! چنین است. **خداوند مرا فدای تو و فدای آن دو کند**. (صفحه ۳۹۷)

حضرت در مذاکره با نمایندگان معاویه نیز پذیرفت که عثمان مظلومانه کشته شده است. (صفحه ۴۰۴)

حضرت در مامرای حکمیت، نماینده خود را ابتدا عبدالله بن عباس و سپس مالک اشتر برگزید، اما اشعث [که نمایندگی فوارج را داشت] فقط ابوموسی اشعری را تایید کرد. (صفحه ۴۳۱)

فوارج که مرا مجبور به پذیرش حکمیت کردند، پس از امضای معاهده پشیمان شدند؛ چون انتظار تسلیم یا کشته شدن معاویه را داشتند که مقق نشد. پس **شعار لا اله الا بالله را سر دادند و از من هم انتظار عودشکنی داشتند**. پس از مخالفت من با عهد شکنی، از من هم براءت کردند. (صفحه ۴۳۹)

فوارج هرچا حضرت امیر را می‌دیدند، شعارهای خود را تکرار می‌کردند. اطرافیان پرسیدند: چرا معترض نمی‌شوید و ریشه آن را از روی زمین می‌کنید؟

پاسخ دارم: **ایشان ریشه‌کن نمی‌شوند تا روز قیامت در صلب مردان و رحم زنان خواهند بود** (صفحه ۴۶۳)

اگر حسینین علیهم‌السلام قبل از من آماده رفتن به میدان جنگ (صفین) نبودند و نگران برپیده شدن نسل ممد علی الله علیه و آله و سلم از میان این امت نبودم، علی‌رغم مخالفت فوارج، تصمیم به جنگ می‌گرفتم. به خدا سوگند اگر





از این به بعد با دشمنی روبه‌رو شوم، فتماً ایشان را همراه خود نفوادم آورد. (صفحه ۴۴۴)

برترین مردم در پیشگاه خدا کسی است که عمل به حق نزد وی محبوب‌تر از باطل باشد، هر چند عمل به حق از قدر او بکاهد و به او زیان رساند و عمل به باطل به او سود رساند و بر قدر او بیفزاید (صفحه ۴۶۷)

قطاب به عبدالله بن عباس: با فوارج به وسیله قرآن بحث نکن! زیرا قرآن معانی کوناگون را بر می‌تابد و تفسیرهای کوناگون دارد. با سنت رسول خدا با آنان بحث و گفتگو کن که در برابر آن راه‌گیزی نمی‌یابند (صفحه ۴۷۲)

پس از نبرد با مارقین (نهروان): من پشیمان فتنه را در آوردم و جز من هیچ‌کس جرأت چنین کاری را نداشت (صفحه ۵۰۵)

پس از من با فوارج نبرد نکنید. زیرا کسی که در جستجوی حق بوده ولی خطا کرده، همانند کسی نیست که در جستجوی باطل بوده و به آن دست یافته است. البته اگر بر ضد رهبری عدالت پیشه قیام کردند، با آنان نبرد کنید ولی اگر بر ضد رهبری ستم پیشه قیام کردند با آنها ننگید، که آنها برای کار فویش استدلال دارند. (صفحه ۵۰)

فطبه‌ی حضرت پس از شهادت مالک: براستی زنان از به دنیا آمدن همانند مالک عاجزند. شهادت او اهل مغرب (شام)، را پیروز کرد و اهل مشرق (کوفه) را غوار نمود. تا ابد همانند او را نفوادم دیدم. اگر کوه بود، کوه بی‌نظیری بود و همچون صفره‌ها کمران سنگ و مقاوم بود. (صفحه ۵۱۸)





مالک برای من آن‌گونه بود که من برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. (صفحه ۵۱۹)

این واقعیت دل را می‌میراند و اندوه را بر آدمی پیره می‌سازد که این قوم (شامیان) در باطل خود و عدت دارند و شما (اهل کوفه) در حق خود متفردید. (صفحه ۵۴۵)

فطاب به کوفیان پس از شنیدن خبر غارت الانبار و تعرض به زنان شهر؛ ای مردنمایان نامرد! ای کودک‌صفتان پی‌فرد که عقل‌های شما به زنان درمیله آرمیده شباخت دارد. فراوند می‌داند که از نزدیکی در میان شما فسته شده‌ام و بسیار دوست دارم که فراوند مرا از میان شما به سوی رحمت فویش ببرد. ای کاش نه شما را دیده بودم و نه شما را می‌شناختم. این آشنایی برای من به خدا سوگند جز پشیمانی و اندوه، هیچ ثمری نداشت. شما کاسه‌های غم را جرعه جرعه به من نوشاندید و با نافرمانی خود اندیشه‌ام را تباه ساختید. تا آنجا که قهریش در حق من گفتند:

پسر ابوطالب مرد دلیری است ولی از آیین لشکرکشی و فنون نظامی آگاه نیست! (صفحه ۵۴۵)

بی‌تدبیری کمیل منبر به سقوط انبار می‌شود. نامه‌ای به وی نوشتم و گفتم کسی که کار واکذار شده به او را تباه سازد و به کاری که انجام دارتش بر عهده دیگران است بپردازد، ناتوان مردی با اندیشه ناقص است. کمیل بعد از این رفتار، برای جبران اشتباهش، بدون اجازه حضرت به نبرد با غارتگری دیگر می‌رود و آنها را شکست می‌دهد. حضرت پس از با خبر شدن برای وی دعا می‌کند و دستور می‌دهد از این پس به سراغ هیچ جنگی نرود. مگر با اجازه ایشان. (صفحه ۵۴۸)

نتیجه تبلیغات حضرت، جمع‌آوری سپاهی باشکوه برای بازگشت به صفین می‌شود، اما ضربت ابن‌ملجم بر سر حضرت معادلات را تغییر می‌دهد. فقط





۳۰ هزار نفر را به فرماندهی امام حسین علیه السلام، قیس بن سعد و ابویوب در آوردند. (صفحه

۵۸۲)

قطبه این عمار! آخرین قطبه حضرت امیرالمومنین در عمر با برکت ایشان است که برای آماده‌سازی لشکر علیه معاویه قرائت می‌شود. در کنار عمار، نام ابن‌تیعمان و ذوالشعادتین برده می‌شود و به طور کلی سایر شهدای صفین که با یکدیگر پیمان بر مرگ و جانبازی در راه حق بستند و سرهای‌شان به سوی ستمکاران فرستاده شد. حضرت بعد از نام بردن از ایشان، گریه طولانی می‌کند و در ادامه به برفی ویژگی‌های ایشان می‌کند: (۱) تلاوت قرآن (۲) بر اساس قرآن (۳) اندیشه در واجبات الهی و برپایی آن‌ها (۴) زنده کردن سنت‌های الهی و نابود کردن بدعتها (۵) اجابت دعوت به چهار و اعتماد و پیروی از رهبر خود (صفحه ۵۸۲)

یکی از سفرانی‌ها چند روز پیش از شهادت: از روز مبعث روی راهتی و آسایش را ندیدم و فردا را برای این نعمت سپاسگزارم، اما اکنون امید آن دارم که و خاتم نزدیک شده باشد و در آینده نزدیک هنگام آسایشم فرا رسد. (صفحه ۵۸۶)

امیرالمومنین در روزهای پایانی عمر شریف خود دائماً این‌گونه طلب مرگ می‌کنند: آیا برای شقی‌ترین امت [طبق حدیث حضرت رسول (ص)] وقت مناسب فرا نرسیده است. (صفحه ۵۸۷)

ابن ملبم لعنت الله علیه در عین ضربت زدن: ای علی! کلم، به فردا افتصاص دارد نه به تو و نه به اصحاب تو! (صفحه ۵۹۲)

وقتی در بستر مرگ بودم ملاقات اصبع بن نباته میسر نشد. اما التماس وی جواب داد و به زیارت من راه یافت. از من سفنی از رسول خدا





طلب کرد. فاطمه روزهای واپسین عمر با برکت حضرت رسول را برای وی ملکیت کردم، که حضرت به من دستور داد به مسجد بروم بر منبر ایشان بایستم و این گونه به مردم خطابه بفوانم؛

"من فرستاده رسول خدا هستم و پیام ایشان را به شما ابلاغ می‌کنم. لعنت خدا و لعنت ملائکه مقرب الهی و انبیای مرسل خداوند و لعنت رسول خدا بر کسانی باد که به غیر پدر خویش منتسب شود و نیز بر کسی که به غیر ولی و مولای خویش منتسب شود و کسی که به اجیر و کارگزارش ظلم کند و حق او را نپردازد."

پس از بیان این صحبت‌ها عمر از من پرسید، یا ابالمسن! مطلب را رساندی، اما توضیح ندادی و سفنانت را تفسیر نکردی. مجدد به پیش رسول خدا برگشتم و سفن عمر را عرض کردم. حضرت فرمودند: به مسجد بروی و دوباره بالای منبر می‌روی و بعد از بیا آوردن عمر و ثنای الهی به مردم اعلام می‌کنی؛

ای مردم هرچه به شما تعلیم می‌دهیم **تاویل و تفسیر آن نیز نزد ماست**. بدانید که من پدر شما هستم. بدانید که من ولی و مولای شما هستم و بدانید که من اجیر و کارگزار شما هستم. (صفحه ۵۹۵)

در روزهای پایانی عمر شریف حضرت، دائماً ایشان رویاهای صادقه می‌دیدند و حضرت رسول را در فوآب ملاقات می‌کنند. برخی از گفتگوهای بین این ۲ بزرگوار در عالم رویا:

(۱) ای ابالمسن! خداوند به وعده‌اش عمل کرد، درباره تو، همسر و فرزندان و فاندان تو که در بالاترین درجات قرب و مقام علیین جای





دهر. شیعیان ما به همان اندازهی ممبیتی که به ما دارند مرگ بهتری فوهند داشت.

(۲) یاعلی! دیگر مسئولیتی بر عهده تو نیست. آنچه به عهده تو بود، به جا آوردی. (صفحه

۵۹۸)

از وصایای امیرالمومنین به امام حسن علیه‌السلام:

(۱) اصلاح بین مردم و برقراری صلح و صفا بهتر است از یک سال نماز و روزه. آنچه موجب ناپودی ارزش‌ها و ریشه‌کن شدن دین می‌شود، اختلاف و فتنه انگیزی بین مردم است. پس به نزدیکان فویش رسیدگی کنید و با آنها ارتباط نیک برقرار کنید تا خداوند حساب را بر شما آسان کند. (۲) تنها ۲ گروه چهارگانه رهبری که در مسیر هدایت است و پیروان او (۳) آخرین سفارش پیامبرتان: حال ۲ گروه ناتوان را، رعایت کنید، اول زنان و دوم زیردستان (۴) دنیا را طلب نکنید، گره به سراغ شما آید و برای آنچه از دنیا از دست دارید، انروهنگ نباشید؛ (۵) دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید؛ (۶) کتاب خدا را عمل کنید و در راه خدا از سرزنش‌ها نهراسید؛ (۷) خداوند شما اهل بیت را حفظ کند و جایگاه پیامبرتان را در میان شما فقط فرماید (صفحات ۵۹۹ تا ۶۰۶)

حضرت در زمان بیان وصایا، دستان علی بن حسین را گرفت و به وی فرمود: سلام من و رسول خدا را به فرزندت محمد [باقر] برسان و کتاب‌ها و سلاح رسول خدا را به وی تفویض ده. (صفحه

۶۰۱)





از جمله وصایای امیرالمومنین به حضرت مجتبی علیهما السلام که با تأکید مبادا آمده است:

۱) مبادا دیگران از شما در عمل به قرآن پیشی گیرند؛ ۲) مبادا یتیمان کرسنه بمانند و در حضور شما ضایع شوند و از بین بروند؛ ۳) مبادا تا شما هستید، خانه فرا خالی بماند؛ ۴) مبادا فرزندان پیغمبر در حضور شما دستفروش ستم واقع شوند و شما درحالی که توانایی دفاع دارید دریغ ورزید؛ ۵) مبادا امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید. در اثر ترک آن بدترین‌ها بر شما مسلط شده و دعاها مستجاب نمی‌شود. (صفحه ۵۹۹)

حضرت امیر رومی و ارواح العالمین له الفراء در حالت اشتغال و در زمانی که بعثتشان به استقبال ایشان می‌آیند، آیه ۶۱ سوره صافات را می‌خوانند:

برای مثل این، باید عمل کنند، عمل کنندگان!

ایشان در آفرین کلام قبل از شهادت، این آیه قرآن را تلاوت کردند:

و من يعمل مثقال ذره خیرا یره (صفحه ۶۰۶)

و سرانجام پیشوای عدالت و ایمان و رحمت

در بستر شهادت آرام گرفت

سلام فرا بر او

آنگاه که زاره شد،

آنگاه که پشم از جهان فرو بست،

و آنگاه که در صحنه مشر برانگلیفته می‌شود.





حکمت‌ها

• حکمت‌های اخلاقی

- توصیه امیرالمومنین علیه‌السلام به ابوذر: آرامش خود را تنها در حق جستجو کن و چیزی تو را به ومشت نیندازد جز باطل. (صفحه ۱۳۷)
- جز پروردگار خود، دیگری را نستایید و جز خویشتن خویش دیگری را سرزنش نکنید. (صفحه ۱۶۵)
- مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او آزاری نبینند مگر آنجا که حق باشد. (صفحه ۱۶۶)
- این فانه (دنیا) آن نیست که برایش آفریده شده‌اید. مبدا وضعیت جاری دنیا فریبتان دهد. بشتایید به جانب آن فانه‌های پایدار که دستور داده‌اند آبادش کنید. (صفحه ۱۷۶)
- امر به معروف و نهی از منکر دو صفت پروردگارند. نه اجل را نزدیک می‌کنند، نه روزی را کاهش می‌دهند. (صفحه ۲۴۶)
- ای جماعت شیعیان من! در انجام عملی که به ثواب آن نیازمندید، شکیبایی کنید و از ارتکاب عملی که تامل عزایش را ندارید، بپرهیزید. ما صبر بر اطاعت خدا را آسان تر از صبر بر عزاب خدا یافتیم. (صفحه ۲۴۹)
- برای شما از ۲ چیز بیشتر نگرانم، پیروی از هوای نفس که انسان را از حق باز می‌دارد و آرزوی طولانی که آفرت را از یاد می‌برد. (صفحه ۲۶۷)
- هرکس برای غیر خدا عملی انجام دهد، خداوند او را به همان کس و او می‌گذارد. (صفحه ۲۶۹)
- بشیون مال به کسانی که استغناش را ندارند اسراف و تبذیر است. (صفحه ۲۸۹)





➤ در نامه به معاویه قبل از نبرد صفین: بهترین بندگان خدا کسانی هستند که همواره به آنچه می‌دانند عمل می‌کنند و بدترین بندگان کسانی هستند که ندانند و جاهلانه با اهل علم می‌ستیزند.

(صفحه ۲۹۶)

➤ خداوند اطاعت را وسیله بهره‌مندی جان‌های آدمیان از رضای الهی قرار داده و آن را غنیمتی برای افراد هوشمند ساخته است، در حالی که تبعکاران گرفتار تفریط هستند. (صفحه ۳۴۴)

➤ در میان کارهایی که عاقبت خیر دارد، هیچ کاری بهتر از صبر و ایستادگی نیست. (صفحه ۴۱۷)

➤ همواره با جماعت باشید که دست خدا با جماعت است. کسانی که از جماعت کناره‌گیری می‌کنند، طعمه شیطان می‌گردند، همانگونه که کوسفند جدا از کله، طعمه کرک می‌گردند. (صفحه ۴۷۶)

(۴۷۶)

➤ چهار، لباس تقوا و زره مکلم و سپر مطمئن خداوند است. (صفحه ۵۴۴)

➤ آرزو قلب را تفریک می‌کند و معاد را از یاد می‌برد. (صفحه ۱۶۵)





• حکمت‌های اعتقادی

فقط کسی به بهشت می‌رود که امامان را شناخته و امامان او را شناخته باشند و کسی به جهنم نمی‌رود، جز آن که منکر آنان باشد و امامان هم وی را نپذیرفته باشند. (صفحه ۱۶۳)

➤ به خدا سوکنند، نه هیچ کار دنیایی بدون چهار سر و سامان می‌گیرد و نه هیچ کار دینی. (صفحه ۲۰۵)

➤ آخرین بر تو ای کوفه! روزی فرا رسد که همه مومنان به سوی تو آیند و برکاران اقامت در تو را فوش نداشتند. (صفحه ۲۶۶)

➤ کمال دین، طلب علم و عمل به آن است. طلب علم برای شما از کسب مال واجب تر است. خداوند مال را تقسیم کرده، ضمانت داده و به ضمانتش وفا می‌کند که به شما برساند؛ ولی علم را از دسترس دور نگه داشته و به شما امر کرده که از اهلس فرآگیرید. مال با اتفاق کم می‌گردد ولی علم با اتفاق فزونی می‌یابد. علم حکومت می‌کند ولی مال همیشه مملوکم است. (صفحه ۲۷۰)

➤ خداوندا! تو هرگز زمین را از بهت قائم ثالی نمی‌گذاری، تا دلایل و نشانه‌های آشکار تو باطل نشود. این بهت مال یا ظاهر و مشهور است یا پنهان و هراسان. (صفحه ۲۷۶)

➤ هرکسی دوست دارد براند دوست ماست یا دشمن ما، دل خود را بیازمایید، اگر دوست ما را دوست می‌دارد، دشمن ما نیست و اگر دوست ما را دشمن می‌دارد دوست ما نیست. (صفحه ۲۸۳)

➤ حضرت در نامه‌ای به معاویه: از کسانی نباش که برای خداوند عظمتی قائل نیستند و عذاب الهی بر آنها قطعی شده است. (صفحه ۳۱۳)





- رسول خدا فرموده: جایگاه تو همانند جایگاه کعبه است که مردم باید به سراغ آن بروند و نه اینکه کعبه به سراغ مردم برود. (صفحه ۴۷۵)
- دو گروه در برابر من هلاک می‌شوند، دوستی که در دوستی من افراط می‌کند و دشمنی که در کینه‌توزی با من افراط می‌کند. بهترین مردم در قبال من کسانی هستند که راه میانه را برمی‌گزینند. (صفحه ۴۷۶)
- به خدا سوگند، اگر با شمشیرم در صورت مومنی بگویم تا با من دشمن شود، دشمن نفاهد شد و اگر همه دنیا را به دامن کافری بریزم دوستی مرا در دل نفاهد گرفت. (صفحه ۵۷۶)





• حکمت‌های حکمرانی

- مردم به صلاح نمی‌گیرند، مگر با صالح شدن زمامداران و زمامداران اصلاح نخواهند شد مگر با استقامت و زبیدن مردم. در چنین شرایطی پرهم عدالت به اهتزاز در می‌آید، اوضاع زمانه فوب، زندگی شیرین، امید به زندگی ارتقا یافته و دولت استمرار پیدا می‌کند. (صفحه ۳۶۳)
- بر عهده من (حاکم) است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما (مردم) پنهان نگذارم و جز اجرای حکم خدا کاری را بدون مشورت با شما انجام ندهم. (صفحه ۳۴۹)
- اگر حق در جایی به نفع کسی باشد متمماً مسئولیت‌هایی نیز در مقابل آن بر عهده او فواید بود؛ مگر حقوقی که به فرای متعال اختصاص دارد و بس. البته خدا از روی تفضل در مورد خودش هم فقوق و مسئولیت دو سوی دیده است و در برابر اطاعت وی به بنده اش پاداش می‌دهد. (صفحه ۳۶۳)
- پست‌ترین حالت برای زمان داران این است که مردم صالح گمان برند آنان به فخر فروشی و فودنمایی علاقه مندند و رفتار آنها را عمل بر تکبر کنند. (صفحه ۳۶۵)
- در مورد نحوه رودرویی با حاکم؛ (۱) تملق نکنید (۲) محافظه‌کار نباشید (حق را بگویید) (۳) ظاهرسازی و دورویی نکنید (۴) در ارائه مشورت عادلانه کوتاهی نکنید زیرا من خود را مصون از فضا نمی‌دانم. (صفحه ۳۶۶)
- پس از بیعت مردم با رهبر، وظیفه رهبر پایداری و وظیفه مردم فرمانبرداری است. (صفحه ۱۶۱)
- شایسته‌ترین فخر برای حکومت، تواناترین و آگاه‌ترین به حکم خدا در زمینه حکمرانی است. (صفحه ۱۶۲)
- عدالت‌کشایش برای عموم است؛ آنکه عدالت برای او گران آید، تملق ستم برای او گران‌تر فواید بود. (صفحه ۱۶۷)





• حکمت‌های قرآنی

- فراوند کتابی هدایتگر فرستاد و آشکارا نیک و بد و فیر و شر را در آن بیان کرد. (صفحه ۱۶۶)
- کتاب قرآن در بیان حقیقت صریح و گویاست و فقط کسانی از آن بی بهره اند که خود را در کمراهی‌ها غوطه‌ور سازند. (صفحه ۱۹۲)
- کسی که با قرآن سخن بگوید، راست گفته و هرکس بدان عمل کند پیشتاز است. (صفحه ۲۴۶)
- با تلاوت قرآن به فراوند نزدیک شو! قرآن در روز قیامت اهل تلاوت آن را شفاعت میکند و شفاعت آن پذیرفته می‌شود. آنگاه اهل قرآن به تناسب تلاوت شان به درجات بوشتی نائل می‌آیند. (صفحه ۲۷۳)
- به خدا سوگند هر ملتی که درون خانه‌ی خود دستفروش هجوم قرار گیرد، ذلیل و زبون فواهد شر. (صفحه ۵۴۴)
- حق مردم بر من (حاکم) این است که فیرفواه شما باشم، سعمتان را به طور کامل از بیت‌المال بردارم. شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و شما را تادیب کنم تا آگاه باشید. (صفحه ۵۷۱)





ارجاعات

اگر فرصت مطالعه کل کتاب را ندارید، لاقلاً مطالعه صفحات این بخش (ارجاعات) را از دست ندهید:

۱. توصیف فواندنی امیرالمومنین از مالک اشتر برای مصریان در صفحه ۵۱۶ کتاب؛
۲. هنگامی که اعضای شورای ۶ نفره، خلافت عثمان را پذیرفتند و به بیعت با وی تصمیم گرفتند؛ برای اتمام عهدت با آنها برفاستم و به بخشی از سوابق فود اشاره کردم و در پایان هر بخش آنها به درستی سفنان اعتراف کردند. [از ص ۱۲۰ تا ۱۳۰ این کتاب ویژگی‌های منمصر بفرد امیرالمومنین از زبان رسای ایشان به گونه‌ای بیان شده که یکی از جامع‌ترین منابع روایی در این مورد محسوب می‌شود.]؛
۳. حضرت امیرالمومنین علیه السلام پیش از جنگ صفین و در جمع لشکریان آیات و روایاتی را در حقانیت و اثبات امامت خویش و یازده امام دیگر بیان می‌فرمایند در صفحات ۳۶۷ تا ۳۷۳ کتاب
۴. توصیف و ستایش زیبا و بی‌نظیر امیرالمومنین از فراوند متعال در صفحات ۴۸۱ و ۴۸۲ کتاب
۵. نامه فواندنی حضرت برای پاسخ به پرسش‌های تاریخی و اعتقادی با محوریت مطالب زیر:

تعریف شیعه، دلایل حقانیت خلافت حضرت، دلایل جنگ با ناکثین و مارقین و قاسطین و در انتهای آن تهییج کوفیان برای نبرد با معاویه در صفحات ۵۴۹ تا ۵۷۰ کتاب

